که چون بودی نوای فرهاد چونی
کنادا گر زبان چون لاله گشتی
بتا زیبا خاسر و اسمنبر

چو در بند کی پستونی
چو سنبل با گل خوشبوی خوشتر
چو سیمن بو یا صنوبر

چه میخوای چه میسازی بچه رای
که یار ادلبر ادلدار دلبند
بگویم با تو جانا دلستانا

ازین سنگ و ازین آهن چه جوی
تویی بر نیکوان شاه و خداوند
بگل خوشبوئی و سرو بوستانا

خوشا خوبا نگارینا شکرلب
کدامین بود خوشبو باد مشکین
دلم امروز روشن شد زاندوه

مرا آرام جان هم روز و هم شب
که خوشبو گشت بر فرهاد مسکین
که افتادی تو ای دلبر بدین کوه

بخت من چه طالع بد که امروز
همانا بختم از خواب اندر آمد
بدین طالع نیامد اختر من

بگشتم بر مراد خویش فیروز
که یار نازنینم بر سر آمد
چگون تو دلبری آمد بر من